

ایوب باب 17

- 1 روح من شکسته و عمر من به پایان رسیده و پام به لب گور رسیده است.
- 2 در همه جا می بینم که چگونه مردم مرا مسخره می کنند.
- 3-4 خدایا، تو خودت شاهد من باش، زیرا هیچ کس از من حمایت نمی کند، همه مرا گناهکار می دانند، تو هم آنها را کور کرده ای و نمی توانند حقیقت را درک کنند. نگذار که آنها بر من پیروز شوند.
- 5 کسی که برای کسب منفعت از دوستان خود بدگویی کند، فرزندانش کور می شوند.
- 6 خدا مرا مایه تمسخر مردم ساخته و آنها به رویم تف می کنند.
- 7 چشمانم از غم تار گشته اند و از من سایه ای بیش باقی نمانده است.
- 8 آنانی که خود را درستکار می دانند، تعجب می کنند؛ و آنها همگی مرا به بی خدایی متهم کرده اند.
- 9 اشخاص نیک در کارهای خوب پیشرفت می نمایند و روز به روز قویتر می گردند.
- 10 اگر همه بیايید و در برابر من بایستید، گمان نمی کنم که بتوانم شخص فهمیده ای در بین شما پیدا کنم.
- 11 عمر من به پایان رسیده است و آرزوهایم همه نقش بر آب شده اند.
- 12 دوستانم می گویند: «از پی شام تاریک، روز روشن می آید.» اما خودم می دانم که من همیشه در تاریکی باقی خواهم ماند.
- 13 یگانه آرزوی من این است که به دنیای مردگان بروم و آنجا خانه ابدی من باشد.
- 14 گور را پدر و کرمی را که مرا می خورد، مادر و خواهر خود خواهم خواند.
- 15 امید من کجاست؟ چه کسی آن را برایم پیدا می کند؟

16 امید من با من به گور نمی رود
و با هم یک جا خاک نمی شویم.